

تناقض‌های صهیونیسم: پروژه‌ای سیاسی ساخته‌شده بر پایه ناهماهنگی شناختی

دولت مدرن اسرائیل، به‌عنوان تجسم سیاسی صهیونیسم، بر مجموعه‌ای از تناقض‌ها بنا شده است که چنان آشکارند که نه تنها به تحریف ایدئولوژیک نیاز دارند، بلکه تعلیق منطق حقوقی، اخلاقی و تاریخی را نیز می‌طلبند. اسرائیل، به‌دور از آن پناهگاه دموکراتیکی که ادعا می‌کند، برتری قومی-ملی را نهادینه کرده، اشغال نظامی را تحمیل کرده و به فریب سیستماتیک پرداخته است—متکی بر ساختاری تبلیغاتی که زیر بار ناسازگاری‌های خود فرومی‌ریزد.

سخن گفتن صادقانه درباره اسرائیل به معنای حمله به هویت یهودی نیست. برعکس: برخی از صریح‌ترین و اصولی‌ترین مخالفان صهیونیسم، روشنفکران یهودی، دانشمندان، خاخام‌ها و بازماندگان فاشیسم بوده‌اند—از جمله آلبرت اینشتین که در نامه‌ای به نیویورک تایمز در سال ۱۹۴۸، رهبر صهیونیست مناخم بگین را فاشیست خواند. انتقاد از اسرائیل به معنای یهودستیزی نیست؛ بلکه مقاومت در برابر زوال اخلاقی و سیاسی است که صهیونیسم بر سنت یهودی عدالت و بر مردم فلسطین، که روزانه هزینه تناقض‌های آن را می‌پردازند، تحمیل کرده است.

یک دولت “یهودی و دموکراتیک”: تناقضی در عمل

اسرائیل ادعا می‌کند که هم یک دولت یهودی است و هم یک دموکراسی برای همه شهروندانش. این ادعا بیش از یک تناقض است؛ یک دروغ با دقت طراحی‌شده است. **قانون دولت-ملت ۲۰۱۸** به‌صراحت اعلام می‌کند که “حق تعیین سرنوشت ملی در دولت اسرائیل منحصر به مردم یهود است.” زبان عربی، که زمانی یک زبان رسمی بود، تنزل یافت. در همین حال، ۲۰ درصد از جمعیت اسرائیل—شهروندان فلسطینی—از نظر قانونی شهروند درجه دوم هستند، با دسترسی محدود به مسکن، آموزش و نفوذ سیاسی.

چگونه دولتی که بر پایه انحصار قومی بنا شده است می‌تواند ادعای دموکراتیک بودن کند؟ نمی‌تواند. هیچ دموکراسی‌ای که شایسته این نام باشد، سلسله‌مراتب نژادی یا مذهبی را در قانون اساسی خود جای نمی‌دهد. دموکراسی اسرائیل برای یهودیان، و فقط برای یهودیان، عمل می‌کند.

انتقاد به‌عنوان یهودستیزی: سپری در برابر پاسخگویی

تطبیق انتقاد از اسرائیل با یهودستیزی نه تنها غیرمنطقی است—بلکه از نظر فکری نادرست است. با پذیرش تعاریفی مانند **تعریف کاری IHRA**، اسرائیل رنج یهودیان را به سلاحی برای ساکت کردن مخالفان تبدیل می‌کند. این تعریف، کسانی را که با آپارتاید، اشغال و پاکسازی قومی مخالفت می‌کنند با یهودستیزان یکی می‌داند، در حالی که بسیاری از یهودیان—مذهبی و غیرمذهبی—را که صهیونیسم را خیانت به اخلاق یهودی می‌دانند، نادیده می‌گیرد.

اینشتین، هانا آرنت و مارتین بوبر همگی هشدار دادند که یک دولت یهودی مبتنی بر ملی‌گرایی و خشونت به استبداد ختم خواهد شد. گروه‌های معاصر مانند صدای یهودی برای صلح، اگر اکنون نه، و یهودیان ارتدوکس ضد صهیونیست مانند

ناتوری کارتا این سنت را ادامه می دهند. اما در چارچوب ایدئولوژیک اسرائیل، این یهودیان به عنوان “خودستیز” بدنام می شوند، طنزی گروتسک برای دولتی که ادعا می کند نماینده همه یهودیان است.

این ساده سازی هویت یهودی به یک روایت صهیونیستی یکپارچه، حمله ای به تکثر یهودی و خیانتی عمیق به تاریخ یهودی است.

جنگ حقوقی گزینشی: حقوق بین الملل به عنوان تئاتر سیاسی

وقتی بیمارستان های غزه توسط جت های اسرائیلی بمباران می شوند، پاسخ سکوت یا ابهام است: “حماس از آن به عنوان پایگاه استفاده کرد.” وقتی موشکی ایرانی به نزدیکی بیمارستانی اسرائیلی آسیب می رساند، فوراً به عنوان جنایت جنگی برچسب می خورد. این استدلال حقوقی نیست—بلکه روابط عمومی است که به عنوان عدالت مبدل شده است.

اسرائیل حقوق بین الملل را به صورت گزینشی انتخاب می کند. به حق دفاع از خود تحت ماده ۵۱ منشور سازمان ملل استناد می کند، اما قطعنامه های الزام آور شورای امنیت سازمان ملل و احکام دیوان بین المللی دادگستری را رد می کند. این کشور فراتر از قانون عمل می کند، زیرا متحد اصلی اش، ایالات متحده، مصونیت را در بالاترین سطوح تضمین می کند.

این رفتار یک دموکراسی مبتنی بر هنجارها نیست—بلکه رفتار یک بازیگر سرکش است که توسط قدرت محافظت می شود.

مناخم بگین: تروریست به نخست وزیر تبدیل شد

شاید بارزترین تناقض در روایت اسرائیل درباره “مبارزه با تروریسم” در زندگی **مناخم بگین**، بنیان گذار حزب راست گرای لیکود و ششمین نخست وزیر اسرائیل نهفته باشد. پیش از صعود سیاسی اش، بگین فرمانده ایرگون، یک گروه شبه نظامی صهیونیستی بود که مسئول مجموعه ای از حملات تروریستی غیرقابل انکار بود:

- **کشتار دیر یاسین (۱۹۴۸):** بیش از ۱۰۰ غیرنظامی فلسطینی قتل عام شدند.
- **بمب گذاری هتل کینگ دیوید (۱۹۴۶):** ۹۱ نفر در یک مرکز اداری بریتانیایی کشته شدند.
- **بمب گذاری سفارت بریتانیا در رم و بمب گذاری هتل ساخر در وین،** اعمال تروریسم بین المللی بودند.
- **دولت مأموریت بریتانیا جایزه ای ۱۰,۰۰۰ پوندی** برای سر بگین تعیین کرد. او، بر اساس تمام تعاریف حقوقی و سیاسی آن زمان، یک تروریست بود.

و با این حال، بگین بعداً وارد کنست اسرائیل شد، حزب لیکود را تأسیس کرد و نخست وزیر شد. امروز، نام او بزرگراه ها و مؤسسات دانشگاهی در اسرائیل را زینت می دهد.

این را با نحوه برخورد با فلسطینی ها مقایسه کنید. هرگونه مقاومت مسلحانه علیه اشغال نظامی، حتی اگر علیه سربازان یا شهرک نشینان غیرقانونی باشد، فوراً تروریسم نامیده می شود. اعمالی که به تأسیس اسرائیل کمک کردند، تجلیل می شوند؛ اعمال مشابه از سوی ستمديدگان شیطان سازی می شوند.

این ریاکاری تصادفی نیست—بلکه بنیادی است.

“جنگی” که جنگ نیست

اسرائیل کمپین‌های خود در غزه را به‌عنوان اقدامات جنگی معرفی می‌کند. با این حال، از به رسمیت شناختن فلسطین به‌عنوان یک دولت و حماس به‌عنوان یک نیروی رزمی مشروع خودداری می‌کند. این ابهام عمدی به اسرائیل اجازه می‌دهد تا از تعهدات حقوقی در هر دو جهت فرار کند: قوانین جنگ را برای توجیه بمباران‌ها به کار می‌برد، اما وضعیت اسیر جنگی (POW) را برای رزمندگان اسیر شده رد می‌کند. اسیران اسرائیلی بدون توجه به وضعیت نظامی‌شان “گروگان” نامیده می‌شوند، در حالی که به فلسطینی‌ها هم حقوق قانونی و هم کرامت انسانی انکار می‌شود.

این صرفاً یک تناقض نیست—بلکه سیستمی از جنگ نامتقارن است که از طریق دستکاری حقوقی مشروعیت یافته است.

تسلیم سازی بومی بودن

ایدئولوژی صهیونیستی ادعای ارتباطی ۳,۰۰۰ ساله با سرزمین اسرائیل دارد، اغلب با اشتباه گرفتن میراث معنوی با حاکمیت سیاسی. با این حال، اکثر یهودیان اسرائیلی امروز فرزندان مهاجران اروپایی هستند که بسیاری از آنها در قرن بیستم وارد شدند. در همین حال، فلسطینی‌ها—مسلمان، مسیحی و یهودی—قبل از ناکبا در سال ۱۹۴۸ به‌طور مداوم نسل‌ها در این سرزمین زندگی کرده بودند.

در سال ۱۹۱۷، بیش از ۹۵ درصد جمعیت فلسطین عرب‌زبان بودند. عبری یک زبان مذهبی بود، نه زبانی گفتاری. ادعای بومی بودن صهیونیستی اغلب نه برای اشتراک زمین، بلکه برای محو کامل حضور فلسطینی عمل می‌کند.

بومی بودن واقعی ابزاری برای جابجایی نیست—بلکه دعوتی به همزیستی است. با این حال، صهیونیسم از زبان بازگشت برای توجیه گسترش مداوم استعماری استفاده کرده است.

نتیجه‌گیری: پروژه‌ای ساخته شده بر وارونگی

صهیونیسم، همان‌طور که توسط دولت اسرائیل اجرا می‌شود، هر هنجار اخلاقی و حقوقی را که ادعا می‌کند از آن حمایت می‌کند، وارونه می‌سازد. جهانی را می‌طلبد که در آن:

- اشغال، دفاع است، و مقاومت، تروریسم است
- اتنوکراسی، دموکراسی است
- حافظه تاریخی به سند مالکیت تبدیل می‌شود
- جنایتکاران جنگی به نخست‌وزیر تبدیل می‌شوند
- مخالفان یهودی محو می‌شوند، و ملی‌گرایی یهودی با هویت یهودی یکی انگاشته می‌شود

پذیرفتن این وارونگی‌ها به معنای پذیرش واقعیتی است که در آن حقیقت هر آن چیزی است که قدرت می‌گوید. اما میلیون‌ها نفر—فلسطینی‌ها، یهودیان ضد صهیونیست و متحدان اصولی—از مشارکت در این مضحکه امتناع می‌کنند. آنها خواستار اجرای برابر قانون هستند. اینکه دموکراسی به معنای برابری باشد. اینکه تاریخ گرامی داشته شود، نه مورد سوءاستفاده قرار گیرد.

ایستادن در برابر صهیونیسم به معنای ایستادن در برابر یهودیان نیست. بلکه ایستادن با یهودیانی مانند اینشتین است که در خشونت آن آینده‌ای از جنگ‌های بی‌پایان دیدند. این خواستار جهانی است که در آن عدالت برای هیچ دولتی، صرف‌نظر از اینکه چقدر ادعای تقدس می‌کند، تعلیق نشود.

صهیونیسم تعلیق عقل را طلب کرده است. زمان پایان دادن به این مضحکه فرا رسیده است.